

چگونه مثل یک نابغه استراتژیک فکر کنیم (تفکر پنج بعدی)

نویسنده: دن کو

تاریخ انتشار: ۲۷ ژانویه ۲۰۲۶

ترجمه کامل فارسی

عنوان اصلی

How to think like a strategic genius (۵d thinking)

توانایی شما در تفکر، نتیجه زندگی شما را تعیین می‌کند. اغراق آمیز نیست و یادگیری اندیشیدن هرگز مهمتر از این نبوده است. به خصوص اگر خود را فردی باهوش می‌دانید، زیرا بیشتر از همه مانند یک احمق فکر می‌کنید. منظورم این است که این همه رسانه‌های اجتماعی است. روزی نیست که ببینی فردی با ضریب هوشی بالا در تله‌های آشکار افتاده است. افراد باهوش زیادی وجود دارند که در زیرزمین مادرانشان زندگی می‌کنند که یک وعده غذای ناسالم با حمله قلبی فاصله دارند، و تعداد زیادی افراد گنگ وجود دارند که به‌طور غیرعادی شاد، سالم و ثروتمند هستند. به جای صحبت در مورد تفکر اصول اول، تفکر سیستمی، فراشناخت یا هر چیز دیگری که می‌توانید از ChatGPT بخواهید تا در مورد آن به شما آموزش دهد، می‌خواهم چیز متفاوتی به شما ارائه دهم. ما می‌خواهیم با تفکر یک بعدی شروع کنیم و به آرامی به سمت تفکر ۵ بعدی پیش برویم. اگر با دقت مطالعه کنید، احساس کردن در سطح جدیدی را تجربه خواهید کرد.

اگر این قدر باهوشی، چرا هنوز بی‌پولی؟

ایمان خیلی بهتر از باور است. باور زمانی است که شخص دیگری فکر می‌کند.
- باکمینستر فولر

نکته شماره یک فکر کردن: اگر می‌خواهید بفهمید چیزی چیست، مانند تفکر در سطح نابغه، به درک آنچه که نیست کمک می‌کند. به این ترتیب، می‌توانیم تفکر احمقانه را شناسایی کرده و از آن اجتناب کنیم. وقتی نگاه می‌کنیم که تفکر احمقانه چگونه به نظر می‌رسد، به چند بینش می‌رسیم:

- تفکر احمقانه یک بعدی است. مردم سعی می‌کنند همه‌چیز را در چشم انداز خودشان قرار دهند و در دیدن بیرون از آن مشکل دارند.
 - تفکر احمقانه تقلیل گرایانه است. کارشناسان در یک حوزه، مانند تجارت، سعی می‌کنند همه‌چیز را به عنوان مثال به یک مشکل «استراتژی» تقلیل دهند.
 - فکر احمقانه قبيله ای است. شما فقط به گروه، حزب یا قبيله خود اعتماد دارید و دیگران را اشتباه می‌دانید، زیرا آن‌ها مطابقت ندارند.
 - فکر احمقانه سؤال نمی‌کند. توجیه شما این است که "این کار به همین صورت است."
- به‌طور کلی، تفکر احمقانه به این معنی است که وقتی به محدودیت‌های آنچه می‌دانید، ذهن خود را ببندید. فکر احمقانه این است که خیلی زود از فکر کردن دست بکشی. تا به جایی برسید که با افکار از پیش برنامه ریزی شده خود واکنش نشان دهید و نتوانید به بینش بدیعی دست یابید. با آن، می‌توانیم تعریف شایسته‌ای از تفکر نابغه را حدس بزنیم، که می‌تواند این باشد: توانایی نگهداری ایده‌های تهدیدآمیز در قلمرو امکان، همراه با قصد درک به جای دانستن. نشانه تفکر نابغه با عرض، عمق و ارتفاعی نشان داده می‌شود که در آن‌ها می‌توانید بدون اینکه از جسارت بیشتر، اغلب به دلیل مطلق بودن یک ایده، فکر کنید، فکر کنید. این توانایی شما برای عبور از شبکه کامل و جهانی ایده‌ها (واقعیت، همه دانش بالقوه) و جمع آوری آن‌ها به چیزی منسجم یا مفید است، اگر نه چیزی کاملاً جدید. پس سوال این است که تفاوت بین دانستن و درک چیست؟ و چگونه عرض، عمق و ارتفاع فکر را توسعه می‌دهید؟ اگر بتوانید آن را حتی فراتر از این هم ببرید چه؟ دانستن افقی است. شما چیزهای زیادی یاد می‌گیرید و حقایق را در مورد یک دامنه خاص حفظ می‌کنید تا زمانی که صلاحیت کسب کنید. افرادی که چیزهای زیادی

می‌دانند «متخصص» هستند، اما ما در دنیای امروز به متخصصان بیشتری نیاز نداریم. درک عمودی است. این در مورد این است که کل سیستم عامل شناختی شما چقدر پیچیده است. شخص می‌تواند خیلی چیزها را درک کند در حالی که خیلی کم می‌داند و از این بینش برای انجام عملی استفاده می‌کند که منجر به نتیجه ارزشمندتر می‌شود. پدیده "هوشمند اما گنگ" ناشی از پیشرفت افقی اما به صورت عمودی است. تاجری که تمام پول دنیا را دارد اما خود را ناراضی می‌بیند. خلاق با کار زیبا که نمی‌تواند امرار معاش کند. گوشتی که نمی‌تواند یک رابطه ثابت را حفظ کند. آن‌ها در حوزه مربوطه خود چیزهای زیادی می‌دانند، اما نمی‌توانند خارج از حباب دانش خود را ببینند، و این حباب دانش سطح کافی برای شناسایی و حل مشکلاتی را که منجر به رنج می‌شود فراهم نمی‌کند. برای همین است که یادگیری نحوه تفکر بسیار مهم است. زیرا ذهن شما نحوه تعامل شما با واقعیت است. شما اطلاعات را پردازش می‌کنید - آن را معنا می‌کنید (فکر کردن) - انتخاب می‌کنید - اطلاعات را به عنوان بازخورد دریافت می‌کنید - به آن بازخورد پاسخ می‌دهید و چرخه را تکرار می‌کنید. پس فکر کردن، نتیجه زندگی شما را تعیین می‌کند. هر لحظه که درگیر افکار احمقانه می‌شوید، به یک اثر مرکب کمک می‌کند، شما را در یک شیار عمیق فرو می‌برد که حتی نمی‌توانید به ایده‌ای که شما را به بیرون هدایت می‌کند دسترسی پیدا کنید.

ارتفاع‌ها، سطوح و مسیرهای تفکر

شما نمی‌توانید یک مشکل را از همان سطح آگاهی که آن را ایجاد کرده است حل کنید.
- آلبرت انیشتین

بیا بید از پایه کار کنیم. خطوط تفکر حوزه‌هایی هستند که می‌توانید در مورد آن‌ها اطلاعات زیادی داشته باشید. خطوط نشان دهنده توسعه افقی (عرض) هستند. این‌ها می‌توانند هر چیزی باشند. بازاریابی، اخترازیکی، سیاست، پویایی اجتماعی، مذهب، و غیره. وقتی سعی می‌کنید دانش خاص حوزه را بیاموزید، عرض آن خط فکر را افزایش می‌دهید. مثل کسب تجربه در یک بازی ویدیویی است. (به هر حال، اگر شما اصلاً کن ویلبر را مطالعه کرده باشید، می‌توانید ببینید که من در اینجا به چه چیزی می‌رسم، فقط در مورد تفکر اعمال می‌شود).

سطوح تفکر نحوه تفکر شما در مورد هر خط است. سطوح نشان دهنده توسعه عمودی (عمق) هستند. وقتی مشاهده می‌کنیم که چگونه رشد شناختی در افراد و گروه‌ها در طول زمان تکامل می‌یابد، می‌توانیم به ۵ الگوی اصلی توجه کنیم:

- • غریزی (سطح ۰) - شما به دلیل نیاز به بقای خالص به دنیا آمده اید. شما با کمی تفکر در این بین به محرک‌ها واکنش نشان می‌دهید.
- • سازگاری (سطح ۱) - تفکر سیاه و سفید. شما از قوانین پیروی می‌کنید و بدون سؤال از اختیارات اطاعت می‌کنید. شما دیدگاه دیگران را اتخاذ می‌کنید.
- • فردگرا (سطح ۲) - تفکر انتقادی ظاهر می‌شود و شما مدل خود را می‌سازید. شما دیدگاه خود را می‌سازید.
- • سطح (۳) - شما مدل خود را یکی از چندین مدل می‌بینید. شما تضادها را حفظ می‌کنید و از Synthesist.
- • دیدگاه‌ها به عنوان ابزار استفاده می‌کنید تا قانون یا حقیقتی غیرقابل انکار.
- • مولد (سطح ۴) - دیدگاه‌های اصلی را ایجاد می‌کنید که قبلاً وجود نداشتند، یا بدون تأثیر خارجی به ایده‌هایی می‌رسید.

سطوح ۱ و ۲ را می‌توان تفکر "لایه اول" در نظر گرفت که بیش‌ازحد جزئی است. درست می‌گم تو اشتباه میکنی سطوح ۳ و ۴ را می‌توان تفکر "سطح دوم" در نظر گرفت که جزم را رد می‌کند و به دنبال حقیقت نهایی است که در وسط قرار دارد. در حوزه معنا، شما اغلب به یک نظام اعتقادی تلقین می‌شوید، سپس آن نظام اعتقادی را زیر سوال می‌برید و به نتیجه‌گیری می‌رسید (اغلب با رد کردن قبلی)، سپس شروع به دیدن حقایق در همه نظام‌های اعتقادی می‌کنید و در نهایت توانایی ایجاد سیستمی گسترده‌تر را دارید. در سیاست، بیشتر دعاها و خشونت‌هایی که ما می‌بینیم متوجه عموم مردمی است که در سطوح ۱ و ۲ فعالیت می‌کنند. گروه من در مقابل شما. هیچ یک از طرفین نمی‌توانند فراتر از حباب خود فکر کنند. باز هم، و من می‌خواهم این را کاملاً روشن کنم، زیرا گرفتار شدن در آن دام بسیار آسانی است: تفکر نابغه توانایی ادامه تفکر است. در هر سطح از تفکر، توانایی شما برای حرکت در فضای ایده‌های شناخته شده و ناشناخته همچنان در حال گسترش است. وقتی به دنیا می‌آیی، واقعا فکر نمی‌کنی. وقتی یک سازگار هستید، فکر می‌کنید تا زمانی که به نقطه ای برسید که «پاسخ» دارید، سپس شروع به دفاع از آن پاسخ می‌کنید. وقتی فردگرا هستید، همین کار را می‌کنید، اما با پاسخ خود. وقتی به سنتر می‌رسید، می‌توانید به دور و بر فکر کنید، اما توانایی شما برای ایجاد خطوط فکری جدید هنوز به‌طور کامل توسعه نیافته است. رسیدن به بالاترین توانایی خود برای فکر کردن، و در نتیجه فراهم کردن باند برای بالاترین پتانسیل خود در این زندگی، به تمرین ساده توجه به زمانی که ذهن شما احساس خطر می‌کند، صادق بودن با خود و حداقل، باز ماندن در برابر دیدگاه‌های جدید خلاصه می‌شود. ارتفاع فکر میانگین تمام سطوح شماست. ارتفاع نشان دهنده توسعه چند بعدی (ارتفاع) است.

برای درک بهتر این موضوع و تقریباً تکمیل پازل تفکر، به تجسم تفکر به عنوان یک درخت مهارت کمک می‌کند. در یک بازی ویدیویی، می‌توانید «امتیاز» را در ویژگی‌های خاصی قرار دهید که به شما امکان می‌دهد کارهای بیشتری را در داخل بازی انجام دهید. می‌توانید چالش‌های بالاتری را انجام دهید، بیشتر سرگرم شوید و به بازی ادامه دهید. همین امر در مورد ذهن نیز صادق است. نکته این است که ویژگی‌های سطح بالاتر تنها زمانی باز می‌شوند که یک نیاز خاص از ویژگی‌های سطح پایین‌تر را برآورده کنید. شما نمی‌توانید به عنوان مثال به "سطح ۳" مهارت بدون رسیدن به "سطح ۴" قدرت دسترسی پیدا کنید. در دنیای واقعی، تصور کنید که یک کسب‌وکار راه‌اندازی کرده اید. شما همه چیز را در مورد بازاریابی، فروش و محصول یاد گرفتید. شما کاملاً باهوش هستید. شما پول خوبی به‌دست می‌آورید. اما سپس سعی می‌کنید آن را جلوتر ببرید و به یک بلوک جاده نامرئی برخورد می‌کنید. شما نمی‌توانید تشخیص دهید که چه چیزی اشتباه است و سپس آن را سرزنش کنید که می‌دانید: "بازار به اندازه کافی بزرگ نیست" یا تغییری در آن. ذهن شما بسته است و هیچ راهی برای جلو نیست. علاوه بر این، بدیهی است که تجارت تمام چیزی نیست که در زندگی وجود دارد. اگر بقیه عمر شما در حال از هم پاشیدن است، شما، به عنوان یک فرد تجاری، سعی می‌کنید دایره ای را در یک سوراخ مربع قرار دهید. ممکن است مشکل را به‌طور موقت برطرف کنید، اما هرگز علت اصلی را درک نمی‌کنید.

بیشتر برای همین است که حوزه‌های سیاست، مذهب و سایر موارد مانند تغذیه بسیار خصمانه و قطبی هستند. این یک دسته از افراد باهوش اما احمق هستند که یکدیگر را احمق خطاب می‌کنند، زیرا آن‌ها دیگر فکر نمی‌کنند و فقط از چیزی دفاع می‌کنند که معتقدند یک راه درست است.

چگونه تفکر چهاربعدی را فعال کنیم

بازار کار فعلی چگونه است؟ آیا شغل راهی واقعی برای دستیابی به چنین چیزی است؟ در مورد هوش مصنوعی چطور؟ آیا می‌توانم از فناوری موجود برای داشتن چنین تأثیری استفاده کنم؟ (دنیای بیرونی جمعی) آیا به راه درستی به این موضوع فکر می‌کنم؟ یا بیشتر هست؟ چه چیزی را از دست داده‌ام، و این چه احساسی در من ایجاد می‌کند؟ با انگیزه؟ الهام گرفته؟ نفرت انگیز؟ (دنیای درونی فردی) ما می‌توانیم ادامه دهیم و ادامه دهیم، اما فکر می‌کنم شما متوجه موضوع شده‌اید. تفکر نابغه توانایی هدایت توجه به یک جهت مفید است. شما به تدریج ذهن خود را تشویق می‌کنید که بیشتر و بیشتر به سمت بیرون حرکت کند، و از آنجا نقطه دید روشن تری برای بزرگنمایی روی مشکل اصلی دارید که به دنبال حل آن بودید.

چگونه به بعد پنجم تفکر دست پیدا کنیم

این معیاری برای سنجش سلامتی نیست که به خوبی با جامعه ای به شدت بیمار تطبیق داده شود.
- کریشنامورتی

بله، می‌دانم، این در واقع بعد ۵ نیست. این بعد چهارم (زمان) است، اما من سعی می‌کنم با ساختن چیزها، تفکر را در اینجا تمرین کنم، و زمانی که شما زمان را به هر چهار بعد واقعیتی که در مورد آن صحبت کردیم اعمال می‌کنید، توانایی شما برای تفکر همچنان به سمت بالا افزایش می‌یابد. در تمام نمونه‌های قبلی، ما هرگز از قدرت تاریخ استفاده نکردیم. و اگر به جای حفظ کردن وقایع، تاریخ، به ویژه الگوهای تکاملی را درک می‌کنید، می‌توانید تفکر خود را در جهت دقیق تری هدف قرار دهید. این تفاوت بین دانستن و درک را نشان می‌دهد. شما می‌توانید حقایق زیادی در مورد لحظات خاصی در تاریخ بدانید، و این یک چیز عالی است، اما اگر نتوانید برای دیدن ماهیت آنچه که آن لحظه نشان می‌دهد، بزرگنمایی کنید، ممکن است نتوانید آن الگو را در حوزه‌های مختلف تشخیص دهید. ۵ چیز وجود دارد که باید بدانید تا بتوانید به‌طور موثر درباره تاریخ فکر کنید. اینها جامع نیستند، و چیزهای بیشتری در آن وجود دارد، اما این نقطه شروع به اندازه کافی خوب است. ۱) الگوی اصلی Transcend and Include است. یک ماتریالیست می‌گوید که واقعیت از اتم‌ها تشکیل شده است، و آن‌ها درست خواهند بود. یک ذهن‌گرا می‌گوید که واقعیت از کیفیات تشکیل شده است، و آن‌ها درست می‌گویند. اما اگر به خاطر درک، کوچک‌نمایی کنیم، این الگو مشخص می‌شود که واقعیت از بخش‌های کامل (کل‌ها که همچنین بخش‌هایی از یک کل بزرگ‌تر هستند) تشکیل شده است. ماده ۰ زندگی ۰ واژه ذهن ۰ جمله ۰ ماشین پاراگراف ۰ رایانه ۰ هوش مصنوعی انسان ۰ خانه ۰ شهر ۰ ایالت ۰ کشور ۰ قاره ۰ سیاره ۰ منظومه شمسی ۰ کهکشان. به این معنی که اگر چیزی را بردارید که اجازه می‌دهد چیز دیگری وجود داشته باشد، کل زنجیره خود ویران می‌شود (برای همین است که محیط بانان نگران تغییرات آب و هوایی هستند. اگر زیست کره فرو بریزد، انسان‌ها با آن فرو می‌روند). این با مثال‌ها معنا پیدا می‌کند. ۲) چگونه افراد از نظر فیزیکی تکامل می‌یابند این یکی ساده است زیرا اکثر مردم می‌توانند آن را ببینند، لمس کنند، آن را بو کنند، و غیره. ۳) چگونه افراد از نظر ذهنی تکامل می‌یابند. اول، ما به خود و بقای خود اهمیت می‌دهیم (خودمحور). سپس، ما به قبیله، گروه یا فرهنگ خود (قوم‌گرا) اهمیت می‌دهیم. در مرحله بعد، ما به همه گروه‌ها بدون توجه به تفاوت‌ها اهمیت می‌دهیم (جهان‌محور)، اما از آنجایی که الگوی استاد فراتر و شامل می‌شود، ما همچنان به خود و قبیله‌مان اهمیت می‌دهیم و این باید در تفکر ما لحاظ شود. ما خودمان یا ارزش‌هایمان را قربانی نمی‌کنیم فقط به این دلیل که اهمیت دادن به دیگران فضیلت‌آمیز به نظر می‌رسد. این معمولاً جایی است که بحث‌های بین اکثر گروه‌ها اتفاق می‌افتد، زیرا برخی از "اهمیت به برابری همه" به عنوان یک نقطه عالی اخلاقی استفاده می‌کنند که اغلب می‌تواند خود ویرانگر باشد، که برای اهمیت دادن به همه نتیجه معکوس دارد. در

پیشرفته‌ترین سطوح، ما به واقعیت به عنوان یک کل نهایی اهمیت می‌دهیم. این به وضوح مستلزم آن است که فرد بتواند به مقدار زیادی از پیچیدگی فکر کند تا بتواند از هر چیزی عملی دست یابد. (۴) چگونه جوامع از نظر فیزیکی تکامل می‌یابند ساختارهای اجتماعی از فناوری پیروی می‌کنند. با اختراع بیل که امکان کشاورزی در مقیاس کوچک را فراهم کرد، از قبایل به روستاها رفتیم. ما با اختراع گاواهن با اسب از روستاها به امپراتوری‌ها رفتیم (زیرا مواد غذایی مازاد به مردم این امکان را می‌داد که کمتر روی کشاورزی تمرکز کنند و بیشتر به کاوش، کشف و فتح بپردازند). با اختراع کشاورزی ماشینی از امپراتوری‌ها به دولت-ملت‌ها رفتیم. اکنون، با رایانه‌هایی که در جیب‌هایمان است و هوش مصنوعی در آستان ماست، به شما اجازه می‌دهم فکر کنید همه‌چیز می‌تواند به کجا برسد. (۵) چگونه جوامع از نظر ذهنی تکامل می‌یابند از آنجایی که افراد مجموعه را تشکیل می‌دهند، جوامع از طریق الگوی مشابه خود محوری، قوم‌مداری و جهان‌محوری تکامل می‌یابند. مجموعه‌ها نیز هویت دارند. قبیلۀ فقط می‌تواند به فکر خود و بقای خود باشد. سپس، می‌تواند به یک امپراتوری یا دولت ملت بزرگتر گسترش یابد و چندین زیر گروه را در خود نگه دارد. در این صورت این جهان بینی‌ها را پیش عقلانی، عقلانی و پسعقلانی می‌نامیم. ابتدا ما با اقتدار مطابقت کردیم، سپس به دنبال پیشرفت از طریق علم (روشنگری) بودیم، سپس شروع کردیم به درک نقاط کور هر دو در حالی که بخش‌های خوب را یکپارچه می‌کنیم. اما واقعا چگونه از این دانش برای "فکر کردن" استفاده می‌کنید؟ در اینجا چند راه برای خروج از بسیاری وجود دارد:

مفیدترین برنامه این است که مکان مرکز ثقل خود را تعیین کنید. من شما را تشویق می‌کنم که این نامه را در زمانی دیگر در حالی که به پیشرفت خود فکر می‌کنید دوباره بخوانید.

یک نکته مهم را جا انداختیم

فکر احمقانه زمانی است که از فکر کردن دست بکشی. ما این را می‌دانیم. اما چه چیزی باعث می‌شود که انسان از فکر کردن دست بکشد؟ چه چیزی باعث می‌شود که آن‌ها از حالت باز به حالت دفاعی تبدیل شوند و خود را به یادگیری و رشد بیشتر ببندند؟ پاسخ هویت است. به‌طور خاص، به ایده‌ها، باورها یا سازه‌ها وصل شوید و آن‌ها را به بخشی از آنچه هستید تبدیل کنید. زیرا اگر شما یک جمهوری‌خواه یا دموکرات سرسخت باشید، هرگز نمی‌توانید خارج از آن حباب فکر کنید. بنابراین، شما هرگز نمی‌توانید حقیقت وضعیت را پیدا کنید. این بدان معنا نیست که نمی‌توانید ارزش‌های خاصی را از هر دو طرف اتخاذ کنید، بلکه به این معناست که وقتی شخص دیگری با شما مخالفت می‌کند نیازی به احساس خطر ندارید. همین امر در مورد همذات پنداری با یک دین، گروه، حرفه یا هر چیز دیگری که قبلا در مورد آن صحبت کرده ایم، صدق می‌کند. همچنین باید در نظر داشته باشید که چگونه به این باورها رسیده اید. اکثر مردم در دنیای امروز حتی یک روز هم در زندگی خود به فکر خود نبوده اند. آن‌ها در یک نقطه خاص از جهان متولد شدند. آن بخش از جهان در سطح خاصی از توسعه قرار داشت. والدینی که احتمالا باورهای خود را زیر سوال نمی‌بردند به آن‌ها گفته شد که چه چیزی را باور کنند. این باورها شکل دادند که تا چه حد می‌توانید فکر کنید، که احتمالا خیلی دور نبود. و به یاد داشته باشید، ذهن شما نحوه تعامل شما با واقعیت است. شما اطلاعات را پردازش می‌کنید - آن را معنا می‌کنید (فکر کردن) - انتخاب می‌کنید - اطلاعات را به عنوان بازخورد دریافت می‌کنید - به آن بازخورد پاسخ می‌دهید و چرخه را تکرار می‌کنید. فضایی که می‌توانید در آن فکر کنید، نتیجه زندگی شما را تعیین می‌کند. اگر فقط به محدودیت‌های تعیین شده توسط والدین، معلمان، کارفرما و همسالان خود در رسانه‌های اجتماعی فکر کنید، ممکن است نتیجه زندگی شما چندان زیبا نباشد. فقط ببینید یک فرد متوسط به کجا ختم می‌شود و دیدن آن کار سختی نیست. بنابراین، دفعه بعد که احساس خطر کردید، خود را

در هم نریزید. باهاش بشین آن را زیر سوال ببرید. متوجه باشید که ذهن شما می‌خواهد احساس امنیت کند، زیرا به این ترتیب سیم‌کشی می‌شود. مغز ما هنوز مانند اجداد شکارچی-گردآورنده ما سیم‌کشی شده است، اما ما دیگر در آن دنیا زندگی نمی‌کنیم و جهان سریع‌تر تغییر خواهد کرد. کسانی که تفکر را تمرین کنند برنده خواهند شد. - دن

[منبع مقاله](#)<https://x.com/thedankoe/article/2016200242690195509>